



## درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۳۸۹/۱/۱۷

موضوع کلی: تقسیمات حکم شرعی

مصادف: ۲۱ ربیع الثانی ۱۴۳۱

موضوع جزئی: تنبیهات حکم مولوی و ارشادی

جلسه: ۸۱

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### تنبیه هفتم:

بحث ما در تنبیهات حکم مولوی و ارشادی بود که تا اینجا شش تنبیه ذکر شد، اما تنبیه هفتم درباره این است که اصل در امر و نهی آیا مولویت است یا ارشادیت؟

### نظر اول:

مشهور بین اصولیین این است که اصل در امر و نهی مولویت است و اگر بخواهد حمل بر ارشادی شود محتاج قرینه است.

### نظر دوم:

اما در مقابل بعضی از بزرگان مدعی شده‌اند که اصل در امر و نهی ارشادیت است و حمل بر مولویت محتاج مؤنه زائده و قرینه است، آن قرینه و مؤنه زائده که برای حمل امر و نهی بر مولویت نیاز است عبارت است از دلالت اقتضاء، که شرح خواهیم داد این دلالت اقتضاء به چه نحو است. در نظر بعضی از بزرگان دلالت اقتضاء در طول جهاتی می‌باشد که مقتضی ارشاد است یعنی بعد از آن که سایر جهاتی که کلامی و محتوای کلامی را ارشادی می‌کنند دلالتی به عنوان دلالت اقتضاء وجود دارد که آن دلالت باعث می‌شود امر و نهی را حمل بر مولویت کنیم و خود این دلالت اقتضاء یک مؤنه زائده است که اگر این مؤنه و قرینه نباشد امر و نهی حمل بر ارشاد می‌شود.

توضیح مبنا:

برای توضیح این مبنا یک مقدمه نسبتاً مفصلی را طرح کرده‌اند که البته این مطلب اختصاص به این بحث ندارد و یک مطلب کلی است که در جاهای دیگر هم قابل استفاده هست و ما به صورت خیلی خلاصه این مطلب را توضیح می‌دهیم و بعد ببینیم در اینجا چه استفاده‌ای از این مبنا شده است.

آیت الله سیستانی معتقد است هر کلامی متشکل از دو عنصر است یکی عنصر شکلی و دیگری عنصر معنوی و محتوایی. عنصر شکلی در مدلول لفظی متمثل می‌شود و عنصر معنوی که از آن تعبیر به محتوا می‌شود در تحت مدلول لفظی پوشیده است. این دو عنصر گاهی با هم متحدند و در بعضی از اوقات با هم یکی نیستند. اینکه می‌بینیم صیغه واحده معانی کثیره پیدا می‌کند مثلاً صیغه امر یا نهی در معانی کثیره استعمال می‌شود این به خاطر محتویات متعددی است که به حسب اختلاف موارد پیدا می‌کند. اختلاف معنا در صیغه مربوط به عنصر محتوایی کلام است نه عنصر شکلی. توجه داشته باشید تاثیر محتوای کلام که به نوعی پوشیده در مدلول لفظی هم هست این قدر زیاد است. که آن را تشبیه می‌کنند به کوه موجود در یک آب که بخش کوچکی از این کوه از آب بیرون آمده و بخش اعظمش در درون آب پوشیده است،

می‌گویند کلام هم همچنین است که مدلول لفظی کلام بخش کوچکی است از کلام که آشکار است و محتوای کلام که بخش مهم کلام و عنصر مهم کلام را تشکیل می‌دهد این پوشیده در تحت این مدلول لفظی است.

بر اساس این مبنا برای اینکه بخواهیم یک کلام را تفسیر کنیم باید شناخت کافی نسبت به آن کلام پیدا کنیم، منظور از شناخت کافی صرف شناخت جهات لفظی در آن کلام نیست یعنی اینچنین نیست که مفردات لغوی و هیئات عامه کلام را که دانستیم بگوییم این کلام را فهمیدیم و می‌توانیم تفسیر کنیم بلکه برای تفسیر یک کلام باید همه آن جهاتی که آن کلام در آن احاطه شده در نظر گرفته شود منظور از این جهاتی که کلام در آن احاطه شده این است که مثلاً کلام در یک ظرف زمانی خاصی واقع شده یا در یک مکان خاصی ایراد شده یا صفات نفسیه مخاطب یک صفات نفسیه خاصی است، یا صفات نفسانیه خود متکلم یا طبیعت موضوع، که همه اینها در تفسیر یک کلام و شناخت کلام تاثیر دارند؛ اینکه کلام در چه زمانی گفته شده باشد، در چه شرایطی صادر شده باشد، مخاطب این کلام چه کسانی باشند، درباره چه چیزی صحبت کرده باشد، اینها همه در فهم، شناخت و تفسیر کلام تاثیر دارند و شاهد تاثیر گذاری این جهات در یک کلام این است که شما می‌بیند کلام واحد در یک زمان یک معنا و مفهوم دارد و در یک زمان دیگر معنا و مفهوم دیگری

می‌کند و از زمانی به زمانی، از متکلمی نسبت به متکلم دیگر، نسبت به مخاطبی در مقایسه با مخاطب دیگر متفاوت است، لذا این نکته بسیار مهمی در تفسیر و شناخت کلام است.

از این روش تعبیر می‌کنند به منهج تفسیر نفسی و علت این که به آن می‌گویند منهج تفسیر نفسی این است که این جهات در حالت نفسی متکلم و مخاطب تاثیر می‌گذارد.

به طور کلی هر کلامی از این دو عنصر تشکیل شده و البته مهم‌ترین بخش کلام هم همان محتوای کلام و عنصر معنوی کلام است و اختلاف محتوای صیغه‌ها و کلام به جهت اختلاف در تناسبات مورد و آن ملابساتی است که کلام را احاطه کرده. در حقیقت این مطلب مبنای این ادعا و نظر قرار گرفته است که اصل در امر و نهی ارشادیت است نه مولویت.

**سوال:** وقتی که می‌خواهیم اصل را در مسئله‌ای می‌خواهیم مشخص کنیم به قرائن حالیه و مقالیه توجه نمی‌کنیم؟

**استاد:** اینجا اصلاً سخن از قرائن نیست، اینکه درباره محتوا سخن می‌گوییم کاری به قرائن لفظیه یا حالیه ندارد، یعنی اگر کلامی که هیچ قرینه حالیه و مقالیه‌ای در آن نباشد - چون قرائن باعث صرف کلام هستند به مثلاً معنای مجازی - از ناحیه زید گفته شود با آنچه که از ناحیه عمر گفته شود فرق می‌کند، در این مکان گفته شود با جای دیگر گفته شود فرق می‌کند، خطاب به این گروه با آن گروه فرق می‌کند.

**سوال:** خود این موارد قرینه است.

**استاد:** ما اصل مبنای کلی را بیان می‌کنیم که برای فهم درست کلام و شناخت کلام باید به این جهات توجه شود و در این شکی نیست.

اما اینکه چگونه از این مبنا در بحث از اینکه اصل مولویت یا ارشادیت است استفاده شده؟ امر دیگری است. مهم این است که ببینیم چگونه مواضع مختلف صیغه امر و نهی در جملات انشائیه یا نفی و اثبات در جملات خبریه، در اختلاف محتوا تاثیر گذاری دارند؟ چگونه تفاوت مواضع باعث تفاوت معنا می‌شود.

برای تبیین این مسئله ایشان می‌فرماید: گاهی از اوقات حکم بر روی یک طبیعت تکوینی بار می‌شود که دارای آثار خارجی است و مکلفین یا نسبت به آن شیء رغبت دارند و یا از آن گریزانند مثلاً خمر یک طبیعت تکوینی است که یک آثار خارجی دارد و انسانها به جهت نسبت قوای شهویه و غضبیه‌شان نسبت به این طبیعت یا میل پیدا می‌کنند و یا از آن گریزانند، اینکه شارع خطابی را به عنوان لا تشرب الخمر صادر می‌کند، به عنوان اینکه جلوی میل مکلف به این طبیعت را بگیرد، این خطاب در این موضع دارای یک محتوایی است که از آن تعبیر می‌کنند به محتوای عام، این خطاب که صادر شده یک محتوای عامی دارد برای تنظیم این نسبت، می‌خواهد این میل یا گریز را کنترل کند (این تعابیر را برای اینکه شرح فرمایش ایشان را بدهیم به کار می‌بریم)، آنچه که اینجا به صورت یک مطلب اضافه وجود دارد و از آن تعبیر می‌کنند به محتوای عام عبارت است از وعید بر فعل یا ترک، در امر وقتی می‌گوید «صل» وعید بر ترک است و بر ترک، عقاب مترتب است و در نهی وعید بر فعل است و تهدید است که اگر خمر نوشیده شود عقاب دارد؛ این وعید بر فعل اگر در محتوای یک کلام بود آن فعل می‌شود حرام و اگر وعید بر ترک در محتوای یک کلام بود آن فعل می‌شود واجب؛ به عبارت دیگر آنچه که وجوب و حرمت را تشکیل می‌دهد و آنچه را که حکم مولوی را تشکیل می‌دهد عبارت است از این صیغه و این محتوا؛ صیغه، صیغه نهی است محتوا این محتوای عام است وعید بر فعل یا ترک، مولوی بودن حکم یک مطلبی است که از مجموع این صیغه و محتوا به دست می‌آید. این محتوا فقط در موارد حکم مولوی است و در موارد حکم ارشادی نیست یعنی اگر ما می‌گوییم صیغه دارای این محتوا هست اینطور نیست که صیغه یک خصوصیتی داشته باشد، چون صیغه امر و صیغه نهی عبارت است از بعث و زجر و حالا این بعث و زجر یک بعث لزومی یا زجر لزومی است که این مقدار در همه صیغ چه امر چه نهی وجود دارد و حتی در صیغی که حکم ارشادی را بیان می‌کنند این مقدار هست. ما امر و نهی را معنا کردیم که عبارت است از بعث و زجر لزومی، حالا اگر بعث و زجر به تنهایی باشد که این هم در اوامر مولوی هست و هم در اوامر ارشادی؛ پس آن نکته اضافه‌ای که در مولوی هست و در ارشادی نیست همین محتوایی است که از آن تعبیر کردیم به یک محتوای عامی که در مورد فعل و ترک وجود دارد-وعید بر فعل یا وعید بر ترک- پس لولا این محتوا، صیغه چه صیغه امر چه صیغه نهی فقط دلالت بر بعث لزومی و زجر لزومی می‌کنند و این در همه اوامر مولوی و ارشادی وجود دارد و این مقدار در همه هست و مشترک است و آن نکته اضافه‌ای که در امر مولوی هست همین مسئله است.

حالا سوال اساسی این است که ما این مطلب را از کجا می‌فهمیم، این نکته‌ای که در اوامر مولوی هست و در ارشادی نیست، یعنی همین مسئله وعید بر ترک و وعید بر فعل را ما چگونه می‌فهمیم؟ باید بگوییم این را به دلالت اقتضاء می‌فهمیم اما چگونه به دلالت بر اقتضاء این مسئله وعید بر ترک و وعید بر فعل استفاده می‌شود.

در توضیح این دلالت اقتضاء می‌گویند که صیغه امر یا نهی اگر مدلولش اعتبار شود که عبارت است از بعث یا زجر، اعتبار مدلول صیغه به تنهایی و مجرد از اعتبار دیگر و معنای دیگر مفهومی ندارد چون نمی‌تواند منشا اثر باشد نه عقلا و نه خارجا، در حالی که ما می‌خواهیم این امر یا نهی اثر داشته باشد، در صورتی می‌تواند اعتبار بعث و زجر به عنوان مدلول صیغه امر و نهی تاثیر عقلانی پیدا کند که یک محتوایی که مسانخ با او است در کنار او وجود داشته باشد و

الا صرف اعتبار بعث و زجر اثری ندارد. آن چیزی که می‌تواند به عنوان یک معنا و محتوایی کنار مدلول صیغه قرار بگیرد یکی از این دو امر است یا این است که این صیغه متوقف بر یک مبادی سابقه باشد مثلاً در مقام رفع توهم یک حکم سابق باشد، یعنی توهم حکمی شده که می‌خواهد آن را برطرف کند؛ این در اینجا به درد ما نمی‌خورد، این معنا نمی‌تواند در کنار مدلول صیغه که عبارت است از بعث و زجر است و به موازات اعتبار بعث و زجر منشا اثر باشد؛ آن چیزی که می‌تواند منشا اثر باشد اعتباری است از ناحیه شارع که عبارت است از وعید بر ترک و وعید بر فعل، وعید بر ترک که مقوم وجوب است و وعید بر فعل که مقوم حرمت است و این به دلالت اقتضاء فهمید شد.

پس صیغه امر و نهی برای اینکه اثر داشته باشد باید یک محتوای دیگری هم به آن ضمیمه شود و یک اعتبار دیگری هم کنارش باشد که به دلالت اقتضاء این وعید بر فعل و وعید بر ترک را می‌فهمیم، اعتبار از ناحیه شارع مبتنی بر وعید بر فعل و وعید بر ترک را می‌فهمیم. یعنی با ضمیمه بعضی از مطالب کنار هم، عقل ما این نتیجه را می‌گیرد که حتماً باید اینجا یک اعتباری از ناحیه شارع و یک تخویفی از ناحیه شارع نسبت به فعل یا ترک صورت گرفته باشد که از آن تعبیر می‌کنند به دلالت اقتضاء؛ دلالت اقتضاء از اقسام دلالت لفظیه نیست و به نوعی عقل این مسئله را استنباط و استفاده می‌کند و این معنای مولویت است یعنی ما برای استفاده مولویت از یک امر یا برای استفاده مولویت از یک نهی علاوه بر مدلول صیغه که عبارت است از بعث و زجر - که این مدلول لفظی در همه موارد امر و نهی است چه در اوامر و نواهی ارشادیه و چه در اوامر و نواهی مولویه و برای اینکه این بعث و زجر بخواهد منشا اثر باشد حداقل عقلاً - محتاج ضمیمه دیگری است که عبارت است از وعید بر فعل و ترک و این همان مؤنه زائده‌ای است که ما می‌گوییم برای استفاده مولویت به آن نیازمندیم. یعنی از راه دلالت اقتضاء بگوییم این حکم، حکم مولوی است.

پس از بعث و زجر به تنهایی نمی‌توان مولویت را استفاده کرد از مدلول لفظی صیغه نمی‌توان به تنهایی مولویت را استفاده کرد، مدلول لفظی صیغه همان بعث و زجر است که این در هر دو هست اما اگر بخواهیم از بعث و زجر یک حکم مولوی استفاده کنیم معبرش دلالت اقتضاء است، مسئله وعید بر ترک را به دلالت اقتضاء از بعث و زجر می‌فهمیم. پس این همان مؤنه زائده است.

لذا ایشان می‌گویند که اگر در جایی امر و نهی وارد شود و قرینه‌ای بر مولویت یا ارشادیت نباشد ما این را حمل بر ارشادیت می‌کنیم، چون حمل بر مولویت محتاج یک مؤنه زائده است و آن مؤنه زائده دلالت اقتضاء است، وقتی ما چنین مؤنه‌ای را در پیش رو نداشته باشیم و چنین قرینه‌ای زائده‌ای را نداشته باشیم و دلالت اقتضائی وجود نداشته باشد، امر و نهی را حمل بر ارشاد می‌کنیم.<sup>۱</sup>

### **بررسی نظر آیت الله سیستانی**

در مقام بررسی فرمایش ایشان باید بگوییم که اصل مبنا و اینکه هر کلامی متشکل از دو عنصر لفظی و معنوی است، سخن قابل قبولی است و همانطور که قبلاً هم اشاره شد در بین فقهاء معاصر این مطلب به آیت الله بروجردی نسبت داده شد و شاگردان ایشان مکرراً نقل کرده‌اند که ایشان مخصوصاً در استفاده از روایات تاکید روی این نکته داشته‌اند که برای فهم

۱. آیت الله سیستانی، قاعده لاضرر، ص ۱۴۰

روایات باید به شرایط صدور روایات و شرایط زمانی و مکانی و آن خصوصیات مخاطب توجه شود. گرچه آیت الله سیستانی ممکن است تغییرات جزئی و تغییرات اصطلاحی داده باشند اما اصل سخن مربوط به ایشان نیست.

**بحث جلسه آینده:** بررسی فرمایش ایشان و اینکه آیا از این مبنا می‌شود این استفاده را کرد که اصل در امر و نهی ارشادیت است یا خیر؟